

من کارگرم، کارگر مدرن (برده مدرن)

ناصر روستایی



تحلیل گر سیاسی که در خیابان های تهران زباله جمع می کند!

من در اواخر این قرن، در جنگ بدنیا آمدم در جنگ بزرگ شدم و هنوز هم در جنگ و درگیری زندگی می‌کنم. من با صدها مشکلات درس خواندم، شب‌ها گرسنه بودم و در تاریکی‌ها نشستم، مسیرها را پیاده گشتم. بعد از سپری نمودن انبوهی از مشکلات، تازه وارد کار شده بودم و با نوک قلم زندگی‌ام را سپری می‌کردم و همچنان در رسانه‌های تصویری چون طلوع نیوز و آریانا نیوز و رسانه‌های دیگر در باره موضوعات مهم سیاسی و امنیتی مهمان برنامه‌های شان بودم و فعالیت‌های فرهنگی را هم در کابل و هم در تخار انجام داده‌ام. در آغاز گفتگوهای صلح در قطر، تعدادی از افراد فرمایشی و مشمول دوتن از ارباب زاده‌ها (باتور دوستم و خالد نور) که گویا نماینده‌ی جوانان هستند، شرکت کرده بودند. من معتقد بودم که این دو تن نه سواد کافی دارند و نه از طرف جوانان انتخاب شده‌اند، این‌ها نماینده جوانان نه بلکه از روی مصلحت‌های سیاسی بود که پای‌شان در میز مذاکره کشانیده شد. من با جرئت کامل، این دو ارباب‌زاده را در یک چلنج رودرو به چالش خواستم و خاطر نشان ساختم که جوانان که در عیاش خانه‌ها بزرگ شده‌اند، نمی‌توانند نماینده‌ی جوانان باشند، تکه داران اقوام و مافیا

نمی‌توانند پیام‌آور صلح و مدافع صلح باشند. بعد از چند روز خوش‌گذرانی و عیش نوش دوباره بر می‌گردند و نتیجه‌ی جز فقر و فلاکت برای مردم نگون‌بخت هم نخواهد داشت، حدس ام صادق بود. بعد از اینکه افغانستان در 24 اسد 1400 به طالبان تسلیم داده شد، شاهد قتل، ترورهای هدف‌مندانه، قیودات زنان، حذف اقوام دیگر و... هستیم و این شکاف هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود و من هم چاره‌ی نداشتیم، کشور را به قصد ایران ترک کردم و فعلاً کارگرم، برده مدرن. اگر من و امثال من در هر کشور که مزدورکاری می‌کنیم، مقصر اصلی همه و همه از سیاست‌های شوم امریکا و دست‌نشانده‌هایش در بیست سال پسین در افغانستان بوده است و بس.

آزادی ملت‌ها

برای هر فرد باوجدان است که یکی از این دو راه را برگزیند: یا اسارت امپریالیست‌ها و یا آزادی ملت‌ها.

برای اینکه بتوان فقر فلاکت را از جامعه برطرف ساخت باید ریشه‌ی آن‌ها را با آگاهی و تئوری مارکسیسم عمیقاً شناخت و در نطفه باید خشکاند. همان‌قدر که ساختار مناسبات تولیدی یک جامعه بغرنج‌تر، فعل و انفعالات اجتماعی و نیاز انسان نیز متنوع‌تر است؛ به همان اندازه گره‌گشایی درونی اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه مشکل‌تر است. بر این اساس، نیاز به یک پراتیک مشترک برپایه‌ی یک تئوری مشترک و تجارب انسان به یک نیروی سیاسی طراز اول مبدل شود، است.

در جامعه طبقاتی افراد یک جامعه منافع فردی و مشترک خود را دارند و در موارد متعددی این منافع در تقابل قرار می‌گیرند. در این میان هماهنگی نسبت‌های مشترک ضروری بوده که باید از منافع فردی برای تحقق سوسیالیسم علمی و کمونیسم چشم پوشید. در وضعیت کنونی که با حاکمیت گروه تروریستی، سیلی از مهاجرین با رویای ادامه زندگی، از وطن فرار کرده‌اند و بر پایه اصول عام مارکسیسم، نیاز مبرم است که برای ارزش‌های ایدئولوژی مارکسیستی با آسیب‌شناسی جریان‌های گذشته، گام‌های عملی در جهت «بهروزی و آزادی واقعی انسان»، «مبارزه با امپریالیسم خون‌خوار و بنیادگرایان اسلامی» و پیوند دادن گروه‌ها و جریان‌ها در گرد هم مبارزه کنند.

آزادی، عدالت اجتماعی و سکیولاریسم و مبارزه برای تحقق آن انسانی است. بودند و هستند احزاب و سازمان‌های مارکسیستی که با تحولات اخیر یا از بین رفتند و یا هم خاموشی اختیار کرده‌اند. در کنار این، اگر به همین یقین باشیم که با ورود امپریالیسم غول‌آسا در کشور‌های خاور میانه یا یک قطبی شدن جهان، که دیگر اندیشه‌ی مارکسیسم رنگ باخته است و تئوری جانباختگان گذشته کوچک‌ترین ارزش ندارد، در واقع خود فریبی بیش نیست.

بررسی و تحلیل مارکسیستی تنها منحصر به یک فرد و یا سازمانی نیست، بلکه این ایدئولوژی جهانی است، از زمان پیدایش‌اش تا اکنون جریان‌ها به نحوی مبارزات قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند، در همین افق و خيست‌ها، باید «فعالین سوسیالیست» شانه‌ای برای این ایدئولوژی باشند؛ تا از یک سو بازتاب دهنده‌ی ایدئولوژی مارکسیسم، اتحاد جریان‌های کمونیستی، افشای چهره‌های خون‌آلود و نشریه‌های مبتذل که آب را در آسیاب تجاوزگران میریزند، مبارزه کنند؛ و از سوی دیگر، گذشته از مسایل ملیتی و ژئوپولوتیکی با تبعیت از اصول عام مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون به مسایل ملی و بین‌المللی نگاه کنند.

من معتقدم که در طینت هیچ مبارز سوسیالیست نیست که در چنین افول و آشفته‌بازاری‌ها دست زیر لاشه بنشیند و غارت‌گری‌های امپریالیسم را تماشا کند. هر حرکت تازه ولو کوچک که انگیزه و قوت فعالیت در آن وجود داشته باشد، می‌توان استدلال کرد که یک هسته‌ای قوی و واقعی در آن وجود دارد، پذیرفت که نشان‌گر افراد معتقد به مارکسیسم است. بنابراین، من هیچ تئوری را، تئوری عمومی نمی‌دانم، جزء ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی که تنها مدافع یک طبقه نیست، بلکه این تئوری برای شناخت قوانین اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جامعه را مهیا ساخته و تنها راه‌هایی برده و برده‌داری مدرن در افغانستان و جهان می‌باشد.

کارگر سوسیالیست

استثمار عیده‌ای برای ثروت‌مند شدن، آن هم به بهانه‌ی رنگ پوست، مشکلات اقتصادی و اختلافات نژادی، در واقع کار غیر اخلاقی است باید برچیده شود. برده و برده داری از زمان های قدیم رایج بوده که به سادگی خرید و فروش و یا هم به کار های دشوار به کار گرفته می‌شد؛ برده داری در میان مصریان، یونانیان و رومیان رایج بوده که آنان اسیران جنگی، مجرمان، فرزندان برده‌ها را در کار های دشوار و بطور وحشیانه‌ای شکنجه می‌کردند. برده ها را می‌توانستند به کسی هدیه بدهند. اصطلاح برده داری مدرن برای توصیف شرایطی به کار می‌رود که در آن افراد به دلیل تهدید، خشونت، اجبار، تقلب و سوء استفاده از قدرت قادر به مقاومت و ترک وضعیت فعلی خود نیستند.» یونان باستان و به ویژه آتن «پیر از برده» بود. ارسطو فیلسوف مشهور یونان باستان برده داری را کاملاً امر طبیعی و عادی می‌دید. او می‌گفت: «از همان بدو تولد عده‌ای برای تحت استیلا رفتن مارک خورده‌اند و عده‌ای برای استیلا کردن.» در تاریخ چهره های سرشناسی اسپارتاکوس، ازوپ، سنت پاتریک، فردریک داگلاس، جیمز سامرست، آبرام پتروویچ و... بودند که برای رسیدن به آزادی و با تبعیض نژادی مبارزه کردند.

امروز ها برده داری مدرن شکل متفاوتی دارند که از آن جمله می‌توان به «گسترش تجارت برده داری نسبت به دروان باستان، مدرنیزه شدن برده داری در زمان کنونی و جای‌گزینی آپاتاید جنسیتی به جای آپاراتاید نژادی» اشاره کرد. برده‌های امروزی زنجیرها را به پا و داغی در بدن ندارند، اما همچنان به عنوان برده مدرن مورد استثمار قرار می‌گیرند. طبق نظریه انگلس، برده به منزله‌ی یک کالا است که یکبار برای همیشه فروخته می‌شود، اما کارگر مجبور است برای تهیه‌ی لوازم جهت ادامه زندگی هر روز و هر ساعت نیروی کارش را به سرمایه‌دار بفروشد. آنان که خود را مدعی حقوق بشر می‌دانند، در کنار خیابان ها و یا هم در خانه مجلل برده‌ی در حال کارکردن برای کسی باشد که او را مالک خود می‌داند.

پوست کتاب‌های مارکس، بخصوص «کاپیتال» چنان ذخیم است که به مشکل می‌توان اندکی درک کرد. من و جمعی از دوستان کتاب «سرمایه» مارکس را در کابل می‌خواندیم، در آن موقع، در باره‌ی کار، کارگر، کارفرما، استثمار و استثمارگر و مقوله‌ی از خود بیگانگی مارکس، از دید یک فرد سوسیالیست نگاه می‌کردم نه از دید یک کارگر سوسیالیست. البته کتاب‌ها و مقاله‌هایی زیادی در این بخش ها خوانده ام، و از استثمار کارگران توسط کارفرمایان دقیقاً آشنا ام. گاهی هم ظاهراً خود را در موقعیت آن‌ها گذاشته بودم، اما سنگینی استثمار را نچشیده بودم و نمی‌فهمیدم که یک کارگر باید چقدر جانکونی کند تا در ازای فروش نیروی کارش زندگی بخور و نمیر داشته باشد. حالا که در موقعیت اصلی یک کارگر قرار گرفته ام و دقیقاً، من کارگر به عنوان برده‌ی مدرن می‌دانم که سنگینی کار از یک طرف، آقا و اربابی کارفرما از سوی دیگر چقدر جان‌گداز است و سنگینی می‌کند.

من بدین باورم که تفاوت های میان یک سوسیالیست معمولی و یک کارگر سوسیالیست وجود دارد و آن اینکه کارگر سوسیالیست در هر دو موقعیت، وارد یک آیین نوین می‌شود، یعنی اینکه هم مقوله‌های سوسیالیستی و مناسبات حاکم جامعه و کار و ارزش کار و درجه استثمار را می‌داند یا بهتر بگویم که موضوعات سوسیالیسم و کاپیتالیسم را در لایه های کتاب ها خوانده و دقیقاً با مفاهیم اش آشنا است؛ و هم در موقعیت اصلی یک کارگر قرار گرفته و می‌داند که کار جسمی به چه معنی است. چون کارگر مستقیم با وسایل کار و موضوع کار و با کارفرما در ارتباط است و دقیقاً استثمار و اربابی و تولید ارزش اضافی را در واقع لمس می‌کند.

از طرف دیگر یک سوسیالیست معمولی یا بهتر است بگویم سوسیالیست های کتابی، از یک جهت وارد در قضایا است، یعنی فرد سوم می‌شود که سوسیالیزم را در کتاب ها می‌خواند، البته بگذریم از اینکه سوسیالیست های معمولی یا کتابی ممکن است کمونیسم و کاپیتالیسم را چقدر در خود حل دارند و چند کتاب مارکسیستی را لمس کرده یا جویده و یا هم بلعیده باشند. من در کنار سایر عوامل، این عامل (سازمان ها و احزاب و سوسیالیست های کتابی) را علت عدم پیروزی سوسیالیسم در افغانستان در 4 دهه‌ی اخیر می‌دانم.